



تحلیل فمینیسم و فرافمینیسم با تکیه بر فراشعرهای نیلوفر مسیح

آرش آذریک^۱، دکتر علی اوسط حسینی^۲

۱-مدیر اندیشکده‌ی فراگرایان ایران، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه

۲-پژوهشگر اندیشکده‌ی فراگرایان ایران، دکترای تخصصی دامپزشکی، استادیار دانشگاه آزاد چالوس

چکیده

واژه‌ی فمینیسم را نخستین بار «چارلز فوریه» سوسیالیست قرن نوزدهم برای دفاع از حقوق زنان به کار برد. در جریان موج اول فمینیسم که از سال ۱۸۵۰ میلادی شروع شد و تا اوایل قرن بیستم طول کشید و به تلاش برای کسب حق رأی انجامید، عده‌ی زیادی از زنان خود را فمینیست نامیدند. جهان سرمایه‌سالاری با به حاشیه بردن جنبش زنان و تبیین نگاه حذف‌گرا، خودمعیارمند و ضد مذکر، زنان را وارد بازار کار کرد زیرا به دیدگاه آن‌ها کارگران زن ارزان‌تر، منظم‌تر و مطیع‌تر از مردان بوده و هستند. همین رویکرد به زن وارد ادبیات و شعر غرب و شرق شد و زن در ادبیات این تفکر معرفی شد. در تکامل این نگرش‌ها فرافمینیسم سیستمی است بر بنیان خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه‌ی مکانشی، زمانشی، زبانشی، ژنتیک-نژادی، فرهنگی-اندیشگانی، خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی رسانه‌ای و روانی-جنسیتی و همچنین شاخه‌ای از مکتب فلسفی-زبان‌شناسی فراساختارگرا است و همان‌گونه که کلمه را فراتر از تمام ساختارهای متنی و دستوری می‌داند، وجود انسانی را نیز برتر از تمام ساختارهای نژادی، روانی-جنسیتی، مکانی، زمانی و زبانی می‌داند و رویکردی ست انتقادی نسبت به تمام جزمیت‌انگاری‌ها و دوگانه‌پنداری‌های زنانه و مردانه. آنچه که در فرافمینیسم بیان می‌شود وجود بی‌قید و شرط و فراساختارمند انسانی است. این نوشتار به روش توصیفی-تحلیلی درصدد است تا با معرفی فمینیسم و مکاتب فمینیستی و نگرش جنس سوم این رویکردها را در کتاب فراشعر «جنس سوم» از نیلوفر مسیح تحلیل و تفسیر نماید. این روش سبب تحلیل هر چه بهتر نگرش جنس سوم خواهد شد.

کلمات کلیدی: فمینیسم، فرافمینیسم، فراشعر پست‌مدرن، شعر دهه‌ی هفتاد، پساجنسیت‌گرایی



مقدمه

یکی از دلایلی که اندیشه‌ی فرافمینیسیم را از رویکردهای فمینیستی متمایز می‌کند بیان مؤلفه‌ی «سهم سوم» در عریانیسیم است. «سهم سوم» تفکری است که از جنگ بی‌سرانجام تقابل‌ها و تضادهای اندیشگانی در ساختار و بافتار جهان انسانی به تنگ آمده و خواهان بازگشت آوانگارد به ریشه‌گاه و سرچشمه مغفول مانده‌ی آن‌ها، یعنی سهم سوم در تفکر و شعور انسانی است. سهم سوم یعنی هم‌افزایی بی‌قید و شرط و فرارونده‌ی فردی و اجتماعی انسان‌محورانه‌ی زنانه‌نگرانگی و مردانه‌نگرانگی و به مردانگی انسان‌محورانه و زنانگی انسان‌محورانه معتقد است.

بنا بر نگره‌ی دوگانه‌گرایی اومانیسیتی و بررسی ادبیات از دیرباز تا به امروز، همواره شاهد وضع تضاد بین پدیدارها و صفت‌دهی نویسنده در مقام سوژه هستیم و یا به عبارت دیگر «تمام مکاتب و باورهای زیبایی‌شناختی جهان از ادبیات کلاسیک و سنت‌مند گرفته تا جنبش‌های آوانگاردیستی و اومانیسیتی‌مدرنیسم و مرکزستیز و معناگرایز پسامدرنیسم در یک نقطه و نکته هم‌داستانند و آن تحمیل نگره‌های قضاوت‌گر و انسان‌مدارانه‌ی زیبایی‌شناسی ناطبعی در تمام هنرها و ادبیات است.» (ر.ک مقدمه رشیدی، همتی، ۱۴۰۰: ۱۰۳) در ادبیات جهان بنا بر علم زیبایی‌شناسی تا به امروز این انسان‌خودبنیاد بوده که هستی را آن‌گونه که خواسته به مشاهده نشسته است، یعنی بنا بر تعریف زیبایی‌شناسی «مطالعه‌ی زیبایی در طبیعت و هنر و کشف معیارهای قضاوت درباره‌ی آن‌ها» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۶۰) انسان‌خودبنیاد در نگرستن به هستی تمام دوگانه‌انگاری‌ها را وضع می‌کند، خوب و بد، زشت و زیبا، مطلق و نسبی و... و تمام هستی‌مندان و فرزندان زمین _آن‌چه در زمین و آسمان است_ را بنا بر ذوق و ذائقه‌ی خویش تقسیم‌بندی می‌کند که این تقسیم‌بندی بر سه بنیان اصالت فایده، اصالت لذت و پیامدگرایی استوار می‌شود.

درباره‌ی فمینیسیم «نظریات گوناگون و گاه مخالف هم ارائه شده بنابراین فمینیسیم تعریف و مرز روشنی ندارد. تنها نقطه‌ی مشترکشان این است که زنان در موقعیت فرودست به‌سر می‌برند و باید برای کاهش این نابرابری، دگرگونی‌هایی در نظام‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت گیرد.» (فریدمن، ۱۳۸۳: ۵) در این رویکرد همواره شاهد جنبش‌های فراوانی بوده‌ایم. موج اول جنبش زنان از سال ۱۸۵۰ شروع شد و تا سال ۱۹۲۰ طول کشید. زنان در این دوره به آزادی‌های سیاسی از جمله حق رای دست یافتند. موج دوم جنبش زنان از ۱۹۲۰ شروع شد و تا ۱۹۸۰ به طول انجامید، زنان در این دوره موفق به برخی اصلاحات حقوقی شدند و تحت تأثیر گرایش‌های چپ در آن زمان قرار گرفتند و فمینیسیم مارکسیست، سوسیال و رادیکال از آن دسته می‌باشند. موج سوم از دهه ۱۹۸۰ شروع شده و تا به امروز نیز ادامه دارد. زنان مدعی‌اند که در موج سوم بر ساختارهای فرهنگی جوامع خود تأثیرگذار بوده‌اند.

دوبووار در کتاب جنس دوم، تقابل زن و مرد را این گونه بیان می‌کند: «آن‌ها (زنان) جزئی از اجتماع شده‌اند که نرها اداره‌اش می‌کنند و زن‌ها در آن مقام پایین‌تر را اشغال کرده‌اند. (دوبووار، ۱۴۰۰: ب/ ۵۰۴) بنابراین نگره، فمینیسیت‌ها همواره زن را تحت سلطه نگرش‌های مردسالارانه می‌دانند. در ادبیات نیز با تعمیم همین موضوع فمینیسیت‌ها بر آن باورند که «در غالب متون صدای مردان شنیده می‌شود؛ حال آن‌که در آثار فمینیستی صدای زنان، صدای راست. (شمیسا: ۱۴۰۰، ۲۷۳)



بنابراین فمینیست‌ها با تغییر سوژه‌ی فاعل شناسای مرد به زن بر آن هستند که صدایی زنانه را در جامعه رواج دهند اما به صورت کلی فمینیسم را نمی‌توان در نظریه‌ی ادبی دارای نظامی یک پارچه دانست چرا که «نظریه ادبی فمینیستی مجموعه‌ای از آرا و عقاید و شیوه‌های مختلف است.» (پاینده: ۱۳۸۲، ۱۴۲) به صورت واضح‌تر می‌توان گفت فمینیسم دارای تعریف روشن، واضح و متمایز نمی‌باشد چرا که نگرگاهی طفیلی‌ست که همواره در اندیشه‌های از پیش تعریف شده قصد جانمایی اندیشه‌های خود را دارد. فمینیست‌ها با تعریف خود به عنوان نشان و نماد حقوق زنان و پرچمدار برابری دو جنس (سارسه: ۱۳۸۵، ۱۳) در مقابل رویکرد فرافمینیسم با بیان این موضوع که ما در ساحت مادرماییک زمینی خویش وجودی فراتر از جنسیت و موجودی فراتر از انگاره‌های زنانه‌محور و مردانه‌محور داریم. آذریک با معرفی رویکرد سهم سوم بیان می‌دارد سهم سوم تفکری است که از جنگ بی‌سرانجام تقابل‌ها و تضادهای اندیشگانی که از ساختار و بافتار جهان انسانی به تنگ آمده و خواهان بازگشت آوانگارد به ریشه‌گاه و سرچشمه‌ی مغفول مانده‌ی آن‌ها یعنی سهم سوم در تفکر و شعور انسانی است. «از دیدگاه جنس و جنسیت در روابط زن و مرد، سهم سوم یعنی هم‌افزایی بی‌قید و شرط و فرارونده‌ی فردی و اجتماعی انسان‌محورانه‌ی زنانه‌نگری و مردانه‌نگری.» (صیدی، ۱۳۹۸: ۱۱). یعنی پسازن _و_ با تعمیم آن پسامرد _به_ مردانه‌نگری انسان‌محورانه و زنانه‌نگری انسان‌محورانه معتقد است. پسازن با دیدی زنانه می‌نگرد اما زنانه‌محور نیست و به نفی نگاه مردانه، جنس و جنسیت مرد نمی‌پردازد زیرا وی زنانه‌نگری انسان‌محورانه را برای نزدیک شدن بیش از پیش به سهم سوم یعنی انسانیت متعالی (بی‌قید و شرط) پیش روی دارد. این نوشتار درصدد است با معرفی فمینیسم و نگرش فرافمینیسم به تحلیل فراشعرهای نیلوفر مسیح پردازد.

پردازش تحلیلی موضوع

برخی از نگرش‌های فمینیسم

فمینیسم لیبرال

فمینیسم لیبرال چهره‌ی معتدل یا رسمی فمینیسم را نشان می‌دهد و به تبیین جایگاه زنان در اساس (۱) حقوق برابر (۲) موانع مصنوعی در برابر مشارکت زنان در عرصه عمومی که فراسوی خانواده و خانه‌داری واقع شده می‌پردازد این نظریه پردازان معتقدند که در ازدواج همه بهره‌مندی‌ها و رشدهای برای مرد و همه عقب‌ماندگی‌ها برای زن است از این رو پیشنهادهای غیربنیادی و برهم‌زننده‌ای را ارائه می‌دهند. براساس این پیشنهادات زنان آزاد هستند که هر نوع زندگی را در غالب ساختارهای مختلف خانواده اعم از (خانواده هسته‌ای و ازدواج خانواده بدون ازدواج سقط جنین، هم‌جنس‌بازی و... اختیار نمایند.

فمینیسم مارکسیستی

فمینیسم مارکسیستی و سوسیالیستی را از آن رو در یک دسته‌بندی قرار داده‌ایم که اختلاف میان این دو طرز نگرش، بیش از آن که جوهری باشد به سطح تأکیدات آن‌ها بر می‌گردد. هر دو این نگرش‌ها از یک دیدگاه طبقاتی به مسئله استثمار زنان می‌نگرند و بر این باور هستند که تضاد طبقاتی پیش از تمایز جنسیتی منشأ نادیده گرفتن حقوق زنان بوده است. تضاد اصلی میان این دو دیدگاه این است که مارکسیست‌ها تضاد طبقاتی را تنها منبع معضلات زنان قلمداد می‌کنند



و این در حالی است که سوسیالیست علاوه بر تضاد طبقاتی، سایر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی را نیز در وقوع این معضلات دخیل می‌دانند. (Holmstrom, 2002: 1)

«آن فورمن» یکی از مشهورترین فمینیست‌های مارکسیست، در این رابطه، چنین نوشته است که: «از آن جایی که مرد، علاوه بر جهان اجتماعی خانواده در جهان‌های اجتماعی تجارت و تولید نیز زیست می‌کند به همین خاطر نیز از قابلیت بیشتری برای شکوفایی خود بهره‌مند است. مردان تنها به واسطه جدا شدن از بهره محصول کارشان و همچنین سلب شدن مالیتشان نسبت به آن محصول‌ها، از خود بیگانه می‌شوند و این در حالی است که زنان، در محیط خانه محصور می‌مانند و از همین رو نیز اثرات از خودبیگانگی بر آگاهی و حیات زنان بسیار شدیدتر است. مردان از هلال رابطه‌شان با زنان می‌توانند از اثرات مخربی که از خود بیگانگی بر روی آن‌ها داشته است دمی بیاسایند اما زنان، همین آسودن را نیز نمی‌توانند داشته باشند چرا که همین روابط محبت‌آمیز مردان با آن‌ها، از دلایل و ساختارهای اصلی منجر به استثمار آن‌ها به شمار می‌روند.» (Foreman, 1977: 65)

فمینیسم رادیکال

فمینیسم رادیکالی انقلاب اجتماعی را به عنوان هدف جنبش زنان پیش کشید و تأکید داشت که زنان هیچگاه فرودست نبوده‌اند بلکه این فرودستی محصول فرآیند فعال ساختار قدرت‌ها بوده است. بر چنین اساسی ظاهراً راهی به جز ترکیب نوعی انقلاب سیاسی با انقلاب اجتماعی برای تغییر باقی نمی‌ماند. کیت میل، نظریه‌پرداز مهم فمینیسم رادیکال در کتاب خود، سیاست جنسی که نام آن ربط میان سیاست و جنس را القا می‌کند، چگونگی مبتنی شدن نظام سلطه را بر اصل پدرسالاری برمی‌شمرد. فمینیست‌های رادیکال خانواده را صحنه‌ای نابرابر می‌دانند که در آن زنان به انقیاد و بند کشیده می‌شوند. (رودگر، ۱۳۸۸: ۸۵) و این کار توسط دو ساختار در خانواده انجام می‌شود: ۱- جایگاه زن در نقش همسر و مادر ۲- روند تربیتی خانواده که رفتارهای زنانه و مردانه را در فرزندان نهادینه می‌کند و فرودستی زنان را تداوم می‌بخشد.

اکوفمینیسم

شروع جنبش اکوفمینیسم در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ رقم خورد. اکوفمینیست‌ها با بیان این موضوع که «زن، زمین است» (قلندرزاده دریایی، ۱۳۹۹: ۱۷۲/۲) مشکلات زن و زمین را حاصل «مردسالاری و سلطه‌ی مردان بر منابع و سرمایه‌های طبیعت» (عنایت، فتح زاده، ۱۳۸۸: ۴۷) می‌دانند.

اکوفمینیست‌ها با بیان این موضوع که زن و زمین همواره مورد تحقیر، تجاوز و بهره‌وری مردان قرار گرفته‌اند؛ نظریات خود را ارائه می‌دهند. «در مرحله نخست اکوفمینیست‌ها در بررسی وجوه مشترک بین استضعاف جنسی و تخریب منابع زیست بوم که عمدتاً توسط اقدامات مردمحورانه‌ی غرب ایجاد شده؛ متحد شدند.» (همان: ۴۶) اکوفمینیست‌ها با قائل بودن دوگانگانگاری مرد و زن و سلطه‌جویی مردانه‌محور بر زن و زمین، خواستار آنند که نظام این سلطه‌جویی را برچینند. آنان ادبیات را خارج از این نگره نمی‌دانند «هنگامی که زنان در صورت‌بندی‌های اجتماعی مردانه به ناچار هم‌چون مردان می‌نویسند؛ نظریه قدرت فوکویی مردانه و ایدئولوژی آلتوسری پدرسالارانه را دستور کار خود قرار می‌دهند چرا که زبان



قدرت و ایدئولوژی پدرسالارانه ناخواسته در زبان زنانی که حتی از تجربیات شخصی خود سخن می گویند؛ خودنمایی می کند.» (تسلیمی، ۱۳۹۸: ۲۶۴)

فمینیسم زیست شناختی

فمینیست های زیست شناختی، ستمگری جنسی را اساس تبعیض بین مرد و زن در نظام آفرینش می دانند. نقطه نظرات آنان در تقابل و تضاد با مبانی دینی است؛ زیرا با تفاوت های ذاتی در خلقت آدمیان در ستیزند و جهان هستی را از هنگام خلقت، ظالم بر زنان می شمارند. زیرا طبیعت، زن را با این خصوصیات فیزیکی و ناتوانی جسمی و قدرت باروری و نقش مادری به وجود می آورد که نوعی ظلم بر زنان است.

نگره ی زمین سوژگی (اصالت زمین) از تئوری های ارائه شده ی آرش آذرپیک در فلسفه و ادبیات جهان به حساب می آید. او بر این باور است که «فلسفه ی هنر و ادبیات سبز که از سال ۱۳۸۳ خورشیدی آغازیده شد، با رویکردی فرااومانیستی به ساختی فرارونده از تمام روایت های خودبنیاد انسانی دست خواهد یافت و برای نخستین بار با مطرح ساختن ناروایتی انسانی، فراروایتی عریان بر پایه و مایه ی اصالت زمین را خواهان است که در نهایت مواجهه ی پدیدارشناسانه، مهرورزانه و یگانه گرا - و باز هم تأکید می شود یگانه گرا - با مقوله ی ناتفکیک مند با نام هستی - هستی مندان برقرار می کند. (آذرپیک، سوشیان، ۱۴۰۰) این پدیدارشناسی بنیان روایتش، زمین سوژگی است و هر نظام اندیشگانی را - با هر تعداد باورمند - که از/در هر لایه از نگرگاه و نگرزی خود از زمین سوژگی فاصله می گیرد و به انسان سوژگی نزدیک می شود غیرطبیعی، نااصالت مند و سطحی می داند یعنی برای آن حیثیتی خرده روایت گرا قائل است که ریشه ی آن در هر جمعیت و ملت و قدرتی هم باشد به علت آن که بنیان زمین سوژگی ندارد، ریشه اش بر باد است.» (ر.ک مقدمه صیدی، ۱۴۰۰: ۲۶).

ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی

ساختارگرایی اصالت را به روابط بین چیزها می دهد. این چیزها می توانند انسان ها، کلمه ها و... باشند یعنی در نگاه ساختارگرایان انسان چه زن و چه مرد و همچنین کلمات هیچ معنایی ذاتی در خود ندارند بلکه در روابطی که با خود و دیگری پیدا می کنند باعث ایجاد و معنادار شدن روابط می شوند. در پسا ساختارگرایی به ویژه نحله ی دریدایی آن باز هم چیزها (انسان ها، کلمه ها) دارای هیچ معنایی نیستند بلکه پسا ساختارگرایی بر این نگرگاه تمرکز دارند که آن روابطی که سازنده ی معانی است را تفاوت های چیزها با هم ساخته نه خود آن چیزها. همچنین پسا ساختارگرایی رویکردی انتقادی است که اسیر هنجارهای حاکم بر ساخت نیست بلکه تلاش می کند مفروضاتی را که تکیه گاه نحله های فکری هستند به آزمون بگذارد تا اصول قطعی را به چالش بکشد و حقایقی را که بدیهی فرض شده مورد آزمون مجدد قرار دهد. با وجود این، پسا ساختارگرایی در عین مخالفت نظام مند با ساختار سرکوبگر و یکپارچه ی فراخوانی به بی نظمی و آشفتگی غیرمسئولانه نیست. نقد پسا ساختارگرایانه، نیروی بالقوه ی آزادی بخش اشکال انسانی را پاس داشته و مسئولیت تأمل بر آن ها را پذیرا می شود. (محمدیان، ۱۴۰۱).

زبان، کانون پسا ساختارگرایی است. زبان امکانات وجود معنادار را تعریف و در عین حال محدود می سازد " (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۷) بنابراین در ساختارگرایی تمام ظرفیت های موجودی که جنس مؤنث زیر عنوان جنسیت آفریده است را صرفاً



قراردادهایی بر ساخته‌ی روابط اجتماعی می‌پندارد و پساساختارگرایان نیز در این مورد (ژاک دریدا) بر این باورند که آن روابط بر بنیان تفاوت بین چیزها شکل گرفته و هرچند که تفاوت‌ها بیشتر باشند معناداری بیشتر خواهد شد و معناهای جدیدی براساس قراردادها بر ساخته خواهد شد.

فراساختارگرایی

با توجه به نگرش‌های ساختگرا و پساساختارگرا نسبت به فرد در اجتماع و روابط فرد و اجتماع باید گفت که برخلاف ساختارگراها معتقدند: «روابط همواره در درون ساختار شکل می‌گیرد و بر مبنای الگویی که ساختار ارائه می‌کند، سمت و سوی خویش را معین می‌کند. از سوی دیگر روابط مهم تر از عناصرند زیرا عناصر، در حقیقت چیزی است که روابط بر اساس الگوی ساختار بدو می‌بخشد. عناصر اجزا و بخش‌هایی‌اند که هم جایگاه و هم اهمیت و نقش خویش را از شبکه‌ی روابطی که در درون ساختار برقرار می‌شود، می‌گیرد. درواقع عناصر بدون روابط تکه پاره‌هایی بی‌اهمیت‌اند که به هیچ دردی نمی‌خورند.

آنچه آن‌ها را به یک امر بدرد بخور و حائز اهمیت بدل می‌کند، رابطه‌هاست. (اسلم جواد و نیک پی، ۱۳۸۹: ۱۸۳) در نگرش فراساختارگرایی، روابط به صورت خودافزایانه-همافزایانه شکل گرفته است، یعنی روابطی که نه ساختار نفی می‌شود و نه نه فرد در بند ساختار قرار می‌گیرد و نه امر بر ساختار شکنی قرار می‌گیرد. لذا در این نوع رابطه «رابطه‌ی همافزا-خودافزا» افراد با بازگشت آوانگارد به ساخت وجودی خود یعنی مقام جامع وجودی لوگوسیک-ساحت فراساختاری- با توجه به مکان، زمان، و موقعیت رابطه‌ی همافزا با دیگر افراد برقرار می‌کند و امکانات وجودی خویش را به ظرفیت‌های موجودی بدل می‌کنند. از جمله این ساحت‌ها، ساحت خانواده، ساحت اجتماع دوستان، ساحت آموزشی و مدرسه و... ساحت سیاست، ساحت اقتصاد، ساحت فرهنگ، ساحت هنر، ساحت اندیشگانی و تعقل اجتماعی و... در واقع ساختارها در نگرش فراساختارگرایی به صورت تشکیک مادرمائیک می‌باشند. و بر خلاف تعریف کنش از نگاه ساختارگرایان که «نحوه‌ای از تحقق و نمود خارجی ساختار است؛ کنش آنچه را که ساختار ایجاب می‌کند، در عمل محقق می‌کند»، ساختارها تبیین امکانات وجودی جاری در هستی هستند و می‌توان گفت ساختارها ظرفیت‌های موجودی هستند که افراد بشر در رابطه‌ای خودافزا-همافزایانه در دیالکتیک بین امکانات وجودی و ظرفیت‌های موجودی به آنها نمود بخشیده‌اند. لذا در این دیالکتیک افراد بشر با بازگشت آوانگارد به مادرانگی ساختارها در یک فراشد فراساختارگرایانه در تکوین هر چه بیشتر خود و ساختارها کوشیده‌اند. (ر.ک. مقدمه، هاشمی، ۱۴۰۰: ۳۴)

در واقع چگونگی معنامندی انسان در ساختارها به اصل فراساختارگرا بودن انسان بر می‌گردد. لذا معنای وجودی انسان زاییده و برابند اصل رابطه‌ی بین انسانها در اجتماع، یا حتی تفاوت در ساحت روابط بین افراد چنانچه پساساختارها می‌گویند نیست. حضور افراد در انواع ساحت‌های متغیر ساختارها نیز عامل تبیین امکانات وجودی و نمود ظرفیت‌های موجودی نیست. بلکه همواره هر فردی در اجتماع با حفظ و همراهی همواره‌ی بنیان روایت‌ها بشری می‌تواند با فراروی از عوامل انحصاری-انحطاطی- افراطی ساختارها بی‌نهایت ظرفیت موجودی را نمود ببخشد. در فراساختارگرایی، امکانات وجودی از لوگوس در مجرای انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در افراد بشر زایش یافته و ظرفیت‌های



موجودی را محقق می‌کند. لذا اکثریت اجتماع بشری در جایگاه سوژه‌ی تابع شناسا می‌زیند. آذریک می‌گوید: «سوژه‌ی تابع شناسا به عنوان مثال با گزینش و تحلیل و تکوین چشم‌هایی که در جهان و دستگاه شعوری حس بینایی در ما هستی را مشاهده می‌کنند و یا گوش‌هایی که در عالم و دستگاه شعوری حس شنوایی در ما هستی را می‌شنوند، می‌توانیم سرانجام به ساحتی از سوژه‌ی فاعل شناسا _ البته نه در ساحت دوگانه‌انگاری دکارتی آن _ وارد شویم که در عالم مشکک موجودی، ما را به دیالکتیک ادراکی خاص جهان درون _ برونی و برون _ درونی خویش برساند و البته این فاعل شناسا نیز همان‌گون که اشارت شد تحت مجرای ساحت مشکک مادرماییک در انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی _ فردی هفتگانه باعث اجتماع نظام‌یافته در مقام متکثر موجودی یعنی کلمات می‌شود.» (همان: ۳۵)

لذا انسان و به تبع زن در ساختار اجتماع، پیشاپیش در ساحت‌های گونه‌گون ساختارهای پیشینی تعریف شده و یک تابع شناسا است که دکرین فراساختارگرایی با ارائه مؤلفه‌ی فرافمینسم و نقد عمیق گرایانه‌ی انواع نحله‌های فمینستی سعی در ارائه نگرشی فرانگرا به زن در اجتماع دارد و با فراروی از ساحت‌های افراطی _ انحطاطی _ انحصاری تمام ساختارهایی که زن را در جنسیت تعریف کرده، زن را از محصور شدن در ساختار به سمت فراروی و فراشدن به سمت وجودی گشوده سوق می‌دهد.

فراجنسیت‌گرایی

فراجنسیت‌گرایی در برابر دو نوع اندیشه که جنسیت نگر هستند اعلام حضور کرده است. جنس ناظر بر فیزیکیال، تن و ساحت ارگانسیم یک انسان یعنی همان بدن است که این جهان ارگانسیم به دو ساحت: نرینه و مادینه شبیه دیگر هستی‌مندان در زمین تقسیم می‌شود. در فراجنسیت‌گرایی می‌توان به دو ساحت نرینگی و مادینگی نگاهی دیگرگون داشت.

۱_ نگاه زوجیت‌انگار

۲_ نگاه ثنویت‌انگار

تفاوت زوجیت‌انگاری با ثنویت‌انگاری در آن است که در جهان ثنویت، اندیشه‌ی قطبی وجود دارد و دو جنسیت، همدیگر را جنس مخالف و یا حتی گاهی متضاد می‌دانند. یعنی این دو جنس و جنسیت هیچ وجه مشترکی در جهان موجودی با یکدیگر ندارند و در ارتباط با تمدن و فرهنگ و سنت‌ها هر کدام می‌توانند نیکی‌ها را به خویش و کاستی‌ها را به دیگری نسبت دهند اما در زوجیت‌انگاری برخلاف ثنویت‌انگاری این دو جنس، جنسیت همدیگر را مکمل و در ساحتی هم‌افزا می‌دانند. از این رو فراجنسیت‌گرایی قائل به زوجیت‌پنداری در تمام روابط انسانی است. ما در جهان زیست به عنوان یک انسان در چهار ساحت ساحت تن، ساحت روان، ساحت محیط، ساحت روابط می‌توانیم به گونه‌ای ساده خود را تعریف کنیم. جنس ناظر بر ساحت تن و بدن‌مندی یا ارگانسیم طبیعی و زیستی ما که با همه‌ی فرزندان زمین با هم در ارتباط هستیم. اما جنسیت به روابط انسان با جنس مخالف، محیط و روان می‌پردازد. این روابطی که با ساحت روان، محیط و روابط اجتماعی که در حال برقراری با آن هستیم، جنسیت ما را می‌سازد. جنسیت بر ساخته سنت‌ها، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها،



تمام نئسم‌ها، هنر و ادبیات و علوم تجربی و انسانی یعنی تمام دستاورد ها بشری است. اما جنس به ساحت صرفاً طبیعی گفته شد.

جنسیت‌گرایی اعم از مردانه‌محوری و مردانه‌نگر و زنانه‌محوری و زنانه‌نگری طبیعتاً هرگونه بحث فلسفی موجودی که درباره مردانه‌محوری و مردانه‌نگری و زنانه‌محوری و زنانه‌نگری است. می‌بایست پیشاپیش اشاره کرد که در فرایسم، روانگاه انسان، در هفت خود آگاه و ناخودآگاه جمعی_فردی طبقه‌بندی شده است. خودآگاه جمعی_فردی هفت‌گانه که مشکک‌اند و ساحات متکثر فراوانی دارند. از این لحاظ در فراجنسیت‌گرایی بحث بر سر این موضوع است که بنابر امکانات وجودی هستی که در اختیار من به عنوان یک هستی‌مند انسانی که بهره‌ای از هستی برده‌ام، چه اندازه می‌تواند باشد؟ وسعت و عمق این امکانات وجودی تا چه حد است و چگونه گسترش می‌یابد و آیا کرانه‌پذیر است یا کرانه‌ناپذیر است؟ چگونه می‌توان علیه آن فعلی انجام داد؟ بوسیله‌ی عقاید یا بوسیله‌ی عدم کنش؟ یعنی ما در برابر آن امکانات وجودی، چه ظرفیت‌های موجودی می‌توانیم داشته باشیم که بتواند در ما نمود و بروز والا تر، بهتر، گسترده‌تر، عمیق‌تر و در یک کلام فراانسانی‌تر را نشان دهد؟ امکانات وجودی در مبحث وجود است و امکانات موجودی در مبحث نمود. یعنی وجود در نمود. این نمود کالبدیک و ظرفیت‌مند است و اما ظرفت‌هایی که کالبد یا وجود ما را به عنوان یک هستی‌مند نمود می‌بخشند یا به ما هستی می‌بخشند چه ظرفیت‌هایی هستند؟ در فرایسم این ظرفیت‌های موجودی در هفت خود آگاه و ناخودآگاه جمعی فردی که مشکک و طولی عرضی هستند تعیین یافته است. (آذریک، ۱۴۰۰)

فرافمینیسیم

فرافمینیسیم با عنایت به رویکرد انتقادی زمین‌سوژگی بیان می‌کند که اولاً به هیچ عنوان نمی‌شود وجود و موجود را از یکدیگر جدا پنداشت. دوماً باید از سیستم‌های زنانه‌محور و مردانه‌محور به منظور برچیده شدن نظام سرمایه‌داری فراروی کرد نه آن‌که در جنگی بی‌سرانجام جنسیت‌های زن و مرد دائماً در تقابل و تضادی حذف‌گرایانه باشند. آن‌چه که زمین‌سوژگی بیان می‌کند قائل بودن هرم مادرمایی در بررسی دو رویکرد لاینفک وجود و موجود است. در این نگره درمی‌یابیم که زمین در ابتدا از آن حیث که وجود دارد؛ وجود است. دوم با عنایت به تمام پدیدارهایی که زمین خواستگاه و زایشگاه آنان است؛ زمین موجود است و بیان می‌کند که موجودات چیزی جز زمین نیستند. سوم انسان از آن حیث که وجود مقدم بر موجودیت است وجود دارد و چهارم تعیین موجودیت انسان در دو ساحت نرینه و مادینه است و پنجم نمود دو ساحت زنانه و مردانه است. یعنی در این هرم مادرماییک اصالت زمین، در لایه‌ی چهارم و پنجم است که مولفه‌هایی به نام مؤنث و مذکر و زن و مرد شکل می‌گیرد. همچنین با عنایت به پارادایم‌های هفت‌گانه‌ی خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی بیان می‌شود که انسان از نظر جنس در ساحات نژادیک، مکانشی و زمانشی دارای ساحات مشکک و متکثری است و از جنسیتی در ساحات زبانی، اندیشگانی، روانی و رسانه‌ای نیز دارای ساحات مشکک و متکثری است؛ بنابراین محدود کردن زن و مرد به یک یا دو نمونه‌ی از پیش تعیین شده که همواره تحت لذت‌گرایی، فایده‌گرایی و پیامد‌گرایی انسان شکل می‌گیرند؛ انکار انسان و انسانیت است. (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶) از این رو آرش آذریک با انتقاد به رویکردهای محدودنگر فمینیسیم پارادایم مشککی را در بررسی و به‌دست آوردن رویکردهای زنانه‌نگر انسان‌محورانه و



مردانه‌نگر انسان‌محورانه بیان می‌دارد: «مردانه‌محور زن‌ستیزانه، مردانه‌محور زن‌گریزانه، مردانه‌محور زن‌ابزاربین، مردانه‌محور زن‌ناباور، مردانه‌محور زن‌هم‌سان‌بین، مردانه‌محور بی‌تفاوت، مردانه‌نگر زن‌حیطه‌گزين، مردانه‌محور انسان‌بین، مردانه‌محور زن‌انسان‌بین، زن‌محور مردانه‌نگر، زن‌محور زن‌ابزار‌بین، زن‌گریز زن‌ابزار‌بین، زنانه‌نگر مستقل‌بین، انسان‌نگرانه‌ی زن‌گریز، انسان‌نگرانه‌ی زن‌ستیز، انسان‌نگرانه‌ی جنسیت‌گریز، انسان‌نگرانه‌ی بی‌تفاوت، انسان‌محور مردانه‌نگر، انسان‌محور زنانه‌نگر» (ر.ک مقدمه صیدی، ۱۴۰۰: ۲۵)

فرافمینیسیم در ادبیات

با توجه به توضیحاتی که در مورد نگرش‌های فمینیستی و فرافمینیستی ارائه شد، این نگرش‌ها و انواع نگاه‌های زنانه‌محور و مرانه‌محور را در کتب «جنس سوم» تألیف نیلوفر مسیح بررسی می‌کنیم که شامل مجموعه‌ی فراشعرهای فرائیستی و پست‌مدرنیستی در مکتب اصالت کلمه است.

از این رو این دفتر در ساحات (۱) جنسیت‌گرایی (۲) جنسیت‌زدایی (۳) ناجنسیت‌گرایی (۴) فراجنسیت‌گرایی و (۵) پساجنسیت‌گرایی بررسی می‌شود.

۱) جنسیت‌گرایی، این ساحت بر جنسیت مردانگی یا زنانگی تأکید دارد از این رو تمام نگرش‌های فمینیستی مانند زنانه‌نگری و زنانه‌محوری و تمام نگرش‌های مردسالارانه مانند مردانه‌محوری و مردانه‌نگری در این ساحت نمود می‌یابد.

زنانه‌نگری یعنی هستی را با نگاه شهودمحور زنانه درک کردن که نوعی نگاه ریزوماتیک به شمار می‌رود. در تفکر ریزوماتیک، «ریزوم، همواره در حال ایجاد پیوندها و اتصال‌های بیشتر، بسیارشدگی، رشد و تحول است». (دستغیب، ۱۳۸۶: ۳۸) تفکر ریزومیک دائماً در حال اتصال زنجیره‌های متفاوت به یکدیگر است که از پایان و معنایی مطلق می‌گریزد. یعنی اتصال و ناهماهنگی یکی از اصول تفکر ریزومیک است چون مرکزی برای تفکر یافت نمی‌شود لذا فقط خطوط اتصال یافت می‌شود و «یک نوع کثرت که این کثرت نه سوژه دارد نه ابژه، بلکه فقط تعیین‌ها، دامنه‌ها و ابعادی را داراست که فقط با تغییر ماهوی‌اش افزایش می‌یابد». (همان) بنابراین در تفکر ریزومیک ساختار شکل نمی‌گیرد

همان‌طور که گفته شد ریزوم هیچ‌گاه و در هیچ مسیر و راهی دچار پایان نمی‌شود هیچ‌گاه اتصال قطع نشده و همواره خود را بازسازی کرده و دوباره آغاز می‌شود تنها ممکن است برای مدتی کوتاه جدا یا شکسته شود اما هیچ‌گاه از رشد باز نمی‌ایستد. ریزوم همواره از ساختارهای نظام‌مند و چارچوب‌دار می‌گریزد به دنبال پایه‌ای است که می‌تواند اجزای بی‌واسطه‌اش را تجزیه کند و وحدت خود را تکثیر و ادامه دهد. از این رو تا بی‌نهایت می‌تواند قلمروزدایی و باز قلمروگذاری کند و بازتولید شود. پس نه آغازی دارد و نه پایانی، غیرمتمرکز، غیردلالت‌گر، غیرسلسله‌مراتبی، بدون فرمانده و بدون حافظه‌ی سازمان‌دهنده است. (شایانی مجلد، ۱۴۰۳)

بنابراین زنانه‌نگری نیز بدلیل فقدان ساختارمندی، عدم مرکزیت، بی‌آغاز و پایان بودن ریزومیک بوده و دارای تفکر ریزومیک است.

از جمله مصادیق زنانه‌نگری در کتاب جنس سوم به قرار زیر است.



و لپ‌های دختر صاحب‌کار • بیشتر گل می‌اندازد • هر روز • ترک دست‌های پدر و مادرم • ترک دیوارهای خانه‌ای که نداریمش! • ترک پایم • در جستجوی رؤیاهای نداشته‌ام • بیشتر و بیشتر می‌شود •

در این سطرها با جزیی‌نگری و تفکر ریزومیک روبه‌رو هستیم نگاه زنانه کوچکترین و جزیی‌ترین رخدادها و پدیدارها را ثبت و بیان می‌کند. یک نگاه ساختارگرا و درختی به جزییات چندان توجهی نمی‌کند اما زنانه‌نگری ریزومیک «ترک‌های دیوار، ترک‌های دست، گل انداختن لپ، ترک پا و ...» را به هم ارتباط می‌دهد و میان آن‌ها وحدت برقرار می‌کند.

امتداد یک خالی • خالی بر لب یک زن • که ماه را در خال‌های روسری‌اش پنهان

—هی بایست! خط بزن این فضای خالی را

—اما این خالی پر شده از خالی بر.../ که نشسته میان خودش/ وسط پیاده‌رو کنار زنی که...

در سطرهای فوق نیز مرتبط دانستن خالی‌های متکثر و بی‌ارتباط به همدیگر زنانه‌نگری را به تصویر می‌کشد در اثر ارتباط این خالی‌ها ساختاری را به وجود نیاورده و این خالی‌ها حول مرکزیت خاصی به همدیگر زنجیر نشده‌اند.

زن لب را از روی صورتش برمی‌دارد • و در کمد پنهان می‌کند • برای روز مبادا • تا روزی از صدا پر شود • آن‌گونه که

تار از صدا •

پنهان کردن چیزی برای روز مبادا یک عمل زنانه و ناشی از نگاه زنانه به پدیدارها و رخدادها بوده که در این سطر شاعر این نگاه را در خدمت خلق فراشعر قرار داده است.

(نیایش‌های زنی در باد)

// مرا به وصلت درخت ببر که چگونه برگ‌هاش پینه بسته‌اند، تن باد را// مرا به وصلت... //

در نگاه زنانه، همیشه مردی از راه می‌رسد و زن را به قصر آرزوهایش می‌برد. در این سطرها نیز این نوع نگاه به زن را که همیشه منتظر است به تصویر می‌کشد. تا کسی بیاید و او را به طبیعت و ریشه‌گاه پیوند بزنند.

زنانه‌محوری، در این نوع از جنسیت‌گرایی تن زن و نوع نگاه جامعه به تن زن محور نگارش است. نگرش‌های فمینیستی نگاهی انتقادی به نگرش‌های سنتی در مورد زن دارند. در برخی از این نگرش‌ها تن زن نادیده گرفته شده، به عنوان وسیله و ابزار تلقی شده، در جهت مجازات زن از آن استفاده شده است.

زنی زیر خروارها سنگ • سنگ آخر، جنینی‌ست مردد • درون زن که خیز برداشته، به سمتش •

در سطرهای فوق تن زن به عنوان یک ابزار برای مجازات تمامی زن‌ها و خود فرد در نظر گرفته می‌شود. از این رو این شعر با نشان دادن زشتی‌ها و پلشتی‌های این نوع نگرش‌ها با تأکید بر مؤلفه‌ی نشان دادن برای رسوا کردن آن‌ها را به چالش می‌کشد تا سیاهی این نوع نگرش‌ها برجسته شود. در این سطرها نیز سیاهی و پلشت بودن سنت سنگسار به تصویر کشیده شده.

—گوش کن!



// باد دکه‌های پیراهنم را، باز // تا کودک شادی که فرزند خیابان است // سیر شود از شیر / و من به دنبال تو می‌گردم //
 در تمام دهان‌ها / به دور از ذهنم // به دور از علف‌های هرزی // که از ادرار اعدامیان // پیش از آخرین نفس سبز شده‌اند //
 بر خاک سرخ // گوشه‌ی فکرم هم چنان ملتهب / (مسیح، ۱۴۰۰: ۲۴۷)

در این سطرها نیز تن زن محوریت قرار گرفته و زنانه‌محوری با باز شدن دکه‌ها برای نوشیدن شیر از سینه‌ی زن به تصویر کشیده شده، بنابراین مشخص است که در نگارش این سطرها ساحت زنانه‌محوری وجود نویسنده مسلط بوده است.
 من مادر تمام کودکانم • بی‌آن دوشیزه‌ی شرمگین • که به رودخانه باز نمی‌گردد هرگز • تمام رودخانه‌ها به دریا می‌ریزند
 روزی • اما من به خودم • و تو به من • بی‌گمان روزی روسری‌ام گل خواهد داد • و دامنم، در زمستانی غمگین • و برف
 به شکوفه خواهد نشست • بر درختی عریان که جامه‌های ما بر آن • حمام آفتاب گرفته‌اند روزی •
 علاوه بر آن مادر بودن بر تکیه بر ساحت زنانه‌محوری درون یک زن شکل می‌گیرد زیرا یک موجود اول می‌بایست زن باشد تا در ساحت بعدی تبدیل به مادر شود. از این رو در این سطرها کاراکتر متن خود را مادر تمام کودکانی می‌داند که فرزند خیابان هستند و در هستی هیچ مأوا و مأمنی برای ادامه‌ی زیست نیافته‌اند. «بی‌گمان وزی روسری‌ام گل خواهد داد» ساحت دیگری از زنانه‌محوری در سطرهای فوق است که به انتظار روزهای خوب و فردایی بهتر می‌نشیند.

۲) جنسیت‌زدایی، موج اول جنبش‌های فمینیستی شامل دو مرحله بود که در مرحله‌ی اول محورهای مبارزه‌ی زنان اصلاح در نوع پوشش، اصلاحات حقوق، مرد ستیزی، نقد خانواده و ازدواج و... بود. (غنی‌زاده و ورمزیار، ۱۴۰۰: ۲۲۸) در این دوره کتاب معروف «جنس دوم» اثر سیمون دوبوار منتشر شد که در آن شعر معروفش را سر می‌دهد که زن، زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود. و در توضیحات فلسفی زن را دیگری می‌داند که جامعه‌ی مردسالار آن را تعریف کرده است. در نگرش فرافمینیسم آرش آذرپیک جنسیت‌زدایی را مختص جنسیت زن ندانسته بلکه آن را امری می‌داند که از طرف هر دو جنس در جامعه به چند صورت شکل گرفته که عبارتند از:
 ۱) جنسیت‌انکاری، ۲) جنسیت‌ابزاری ۳) جنسیت‌پست‌انکاری

الف) جنسیت‌انکاری

در سطرهای زیر کاراکتر اصلی به عالم ذر برگشته و از او خواسته می‌شود که آخرین خواسته‌اش را بیان کند و او جنسیت‌اش را نمی‌خواهد و آن را انکار می‌کند. زیرا در جامعه‌ی مردسالار زن همچون ابزار و شیء مادی تلقی می‌شود. از این رو با انواع موج‌های فمینیستی که شکل گرفت جنسیت‌انکاری، جنسیت‌ستیزی و جنسیت‌ابزاری برجسته‌تر شد و در این اثر جنسیت‌انکاری و جنسیت‌ابزاری به تصویر کشیده شده و مورد انتقاد قرار گرفته است. «و هی مشت می‌کوبد بر کالبدش» به نوعی جنسیت‌بیزاری را نیز معرفی می‌کند.

— آخرین خواسته‌ات را بگو!

— دیگر حوا نمی‌شوم

و ایستاد مقابل خودش، عروسکی • که زیست می‌کند همواره پشت شیشه‌ها • و هی مشت می‌کوبد بر کالبدش



ب) جنسیت‌ابزاری

به دلیل این که زنانگی بخشی از ایدئولوژی است که زنان را در مقام دیگری قرار می‌دهد و مردانگی از نظر جامعه معیار رفتار انسانی شناخته می‌شود جنسیت زن هم چون ابزاری در خدمت ایدئولوژی‌های مختلف قرار گرفته است. از جمله‌ی این ایدئولوژی‌ها بازارهای سرمایه‌سالاری، صنعت سینما و پورن، مد و لباس، پزشکی و انواع عمل‌های زیبایی و... است. // تیر می‌کشد و درد، جایی میان سینه‌ام // می‌باشد روی ذهنم، فکر یک روسری که استعاره‌ای است از زن // زنی که چند صفحه پیش از این متن، در خیابان انقلاب روسری‌اش را به باد سپرد // و اینک روی صفحه تلویزیون // با موهای باز و تنی نیمه عریان شعار فمینیستی می‌دهد // و آقای نه چندان بانزاکت دست می‌کشد روی بازوهای لخت زن // او هم شعار فمینیستی می‌دهد و روسری بر سر کرده // که دیگر نه استعاره‌ای از زن که مجاز هم نیست // (همان: ۲۵۳)

در سطرهای فوق زن یک ابزار در خدمت اندیشه‌های فمینیستی قرار گرفته که مردان قوانین و الگوهای آن را رسم می‌کنند. «با موهای باز و تنی نیمه عریان شعار فمینیستی می‌دهد // و آقای نه چندان بانزاکت دست می‌کشد روی بازوهای لخت زن // او هم شعار فمینیستی می‌دهد و روسری بر سر کرده //» در این سطرها به صورت واضح تصویر زنی ترسیم شده که تح تأثیر شعارهای فمینیستی روسری و نشانه‌ی زنانگی‌اش در اجتماع را واگذارده و تنش‌اش ابزاری در جهت تبلیغات به شمار می‌آید و در عین حال این آزادی عمل را به مرد فمینیستی می‌دهد که به تن زن دست درازی کند. از این رو این فراشعر نگرش‌هایی که جنسیت زن را ابزاری جهت تبلیغات ایدئولوژی‌های خود قرار داده‌اند مورد انتقاد قرار داده. خون در رگ‌های روسری در شتاب زیر پوستش زنانگی آماس کرده / و شده تاولی چرکین اما خودش را به راه آقای کلاه می‌زند / - که او هم زیر پوستش تاولی چرکی رویده / - تا سرش بی کلاه نماند

زن در نگرش‌های فمینیستی شعارهای غیرجنسی سر می‌دهد اما در طبیعت او زنانگی سرکوب شده و همانند یک تاول چرکین سرباز می‌کند. این اثر ان ساحتی از نگرش‌های فمینیستی را به چالش کشیده که زن را به نام حفظ حقوق بشر و شهروندی به ابزاری تبدیل می‌کند که جنسیت‌اش را انکار کرده این امر در مورد مردان نیز صدق می‌کند زیرا زیر پوست مرد نیز تاولی چرکین رویده که ناشی از انکار جنسیت خود تحت لوای یک ایدئولوژی غیرطبیعت‌گرا قرار گرفتن است. [و آقای فمینیست برمی‌آشوبد]

- کجا می‌روی؟ لااقل لب‌هایت را برایم جا بگذار!

و شعار فمینیستی می‌دهد

بنابراین تنها راه رسیدن به آرامش و حقوق انسانی گذر از جنسیت‌ابزاری و جنسیت‌گرایی محض و بازگشت به طبیعت انسانی و پذیرفتن تفاوت‌ها و تضادها است. که در این اثر اتفاق می‌افتد.

زن روسری‌اش را از باد می‌گیرد • می‌پیچد دور سرش • و آواز را از دهان پرنده در گلویش • می‌خواهد یک شعار فمینیستی بدهد که... •

- هیس!!

- «انسان مرده است» / در تار و پودها / روسری بهانه‌ای است برای آزادی و آزادی در عمق تار و پودهاست



ج) جنسیت پست‌انگاری: یکی دیگر از رویکردهای جنسیت‌زدایی، پست‌انگاشتن جنسیت مقابل بوده و اغلب این رویکرد در مورد زنان در طول تاریخ رخ داده. سنگسار زنان عرب پیش از اسلام، انواع رویکردهای زبانی و... از جمله مواردی هستند که جنسیت زن را پست می‌انگارد و او را جنس دوم می‌انگارند.

(این‌ها مونولوگ‌های نصفه‌نیمه‌ی زنی ست نصف نیمه، که از یک مرد همیشه نصف نیمه‌اش را داشته است) در این سطرها با نگاهی انتقادی پست‌تر انگاشتن زن نسبت به مرد و داشتن دیه‌ی نصف و حق و حقوقی که به صورت نصفه نیمه ادا می‌شود مورد انتقاد قرار می‌گیرد. از این رو زن خود را نصف نیمه خطاب می‌کند. این رویکرد به نگرش مردان و سایر زنان نسبت به زن باز می‌گردد زیرا در اجتماع نیز زنان خود را ناقص و نصفه نیمه می‌خوانند. (این یک متن فمینیستی نیست؛ درد دل‌های زنی ست، که از کتاب مقدس تنها دنده‌های سیزدهم را به یاد می‌آورد و کمی این سوتر نصفه‌نیمه بودن را)

در سطرهای بعد منشأ پست‌انگاری زنان را کتاب مقدس ذکر کرده و به خلقت زن از دنده‌ی سیزدهم مرد اشاره می‌کند. این در حالی است که قرآن کریم زنان و مردان را هم‌شأن و هر دو از روح خداوند خلق شده‌اند و هنگامی که آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد آن‌ها را کنار و بک نوع لفظ آن‌ها را صدا می‌زند.

—من روانگاه یک زنم که چند سطر پیش، نه چندین قرن پیش / مرا جنس دوم نوشته‌اند و فریب‌خورده‌ی خوشه‌ای گندم! —همان دیگری ناخواسته؟! —

—نه همان جنسیت ناخواسته! آختگی بی‌پایان که روزی از دامان طبیعت در این سطرها نیز زن به جنس دوم بودن خود اشاره می‌کند و به نگرش‌های روانشناسانه و فرویدی مانند زن (مرد آخته شده است)، نگرش‌های سنتی (خوردن گیاه گندم توسط حوا) و... اشاره می‌کند.

۳) ناجنسیت‌گرایی

ناجنسیت‌گرایی یکی از مقوله‌های نوکلندرانه‌نویسی است به گونه‌ای که مرکزافزایی نه رویکردی پیش‌فرض‌گرا دارد نه رویکردی پیش‌فرض‌زدا بلکه رها از هر گونه سوژه‌ی مکانی، زمانی، جنسی و عقیدتی تمام امکانات مواجهه با بعد ثابت متن را نمود و ظهور می‌بخشد تا از هر گونه جهت‌دهی آگاهی—تغزلی متن فراروی و با سوژه‌ی شناور، دیالکتیک شناور را برای نخستین بار در ساحت ابژه‌های شناور تجربه کند. نوکلندرانگی فهم شناور تمام امکانات فهمشی با ساحت ثابت یک متن است برای رسوایی مواضع لاتغیر و مواجهه‌های لاقید. (ر.ک. مقدمه، مسیح، ۱۴۰۰: ۱۳۷) یکی از پیش‌فرض‌هایی موجود در جامعه و متن قبول پیش‌فرض‌های جنسیتی مانند زن بودن و مرد بودن یا زنانه‌نویسی و مردانه‌نویسی است. در ساحت نوکلندرانه‌اندیشی نویسنده فارغ از جنسیت‌ها تنها سعی دارد از نگاه یک انسان به هستی بنگرد و در مورد آن‌ها بیان‌دیشد. لذا سوژه پیش‌فرض‌هایی مانند زمان، مکان، جنسیت و... را در خود به حالت تعلیق در می‌آورد. از این رو در متونی نوکلندرانه جنسیت مؤلف مشخص نیست و حتی در متن نیز جنسیت شناور است یعنی در ساحتی از متن با اندیشه‌ی مردانه به سراغ پدیدارها و رخدادها رفته و در ساحتی و بخش‌های دیگر راز نگاه یک زن به رخدادها و هستی می‌نگرد. بنابراین گفته می‌شود سوژه و ابژه در نوکلندرانه‌نویسی شناور است زیرا نویسنده و متن پیش‌فرض جنسیت را در اپوخته قرار



داده است پس گفته می شود این گونه نوشتارها ناجنسیت گرا هستند. این نگرش در سطرهای زیر با آرزوی بازگشت به آغوش خود واقعی انسان رقم خورده است.

— کاش برمی گشتم به عقب به آغوش خودم/ به آن جا که «را» خسته از این سه نقطه ها دیگر گلوگیر هیچ متنی...

فریاد می زند

— نه زن و نه مرد!

— آخر چرا؟

قاب عکس مچاله

سکوت مچاله تر

کتاب را می بندد کاناپه

و می خزد به...

و در انتها ناجنسیتگرایی به انسان محوری ختم می شود.

— زن؟

— نه!

— مرد؟

— نه!

—؟؟

— الف

نون

سین

الف

نون

□□

سیب دندان زده.

۴) فراجنسیت گرایی، با فراروی از جنسیت های تعریف شده به عنوان پیش فرض در صدد رسیدن به ۱. زنانه نگری

انسان محورانه ۲. مردانه نگری انسان محورانه و ۳. سوژه_اژه ی شناور در نوقلندراندیشی است.

نمودهای فراجنسیت گرایی

۱_نگاه مادرانه: گذر از خود و پرداختن به دیگری و دیگری بزرگ به عنوان یک امر والا یعنی فرارفتن از ساختارها و چارچوبه های تعریف شده که یک جنس را در خود تعریف می کند. گاه این نوع نگاه از مکان و زمان فراتر رفته و



کاراکترها دغدغه‌ی کودکان فردا را در روح و روان خود می‌پروراند و این یعنی گذشتن از خود برای دیگری‌هایی فراتر از زمان و مکان.

زن خواب می‌بیند نویسنده‌ای شده است که جهان را بی‌آن آختگی ابدی، می‌فلسفد • گندمزارهای وحشی • اسب‌های وحشی • کبک‌های وحشی • و دخترانی که ترانه‌های سلیمان را زمزمه می‌کنند • زن نیمه‌بیدار وارد جهان واقعیت می‌شود • بی‌آن من نویسنده • بی‌آن من فیلسوف • بی‌آن من زن (این جا مرزی بین جنون و واقعیت نیست) (مسیح: ۱۴۰۰)

در این سطرها کاراکترهای متن سعی می‌کنند بدون پیش‌فرض‌ها و ماهیت‌های که جهان واقع برای آن‌ها تعریف کرده به سمت زنانه‌نگری انسان‌محورانه حرکت کند. و سعی می‌کند بدون این پیش‌فرض‌ها و ساختارها وارد جهان واقع شود. «زن نیمه‌بیدار وارد جهان واقعیت می‌شود • بی‌آن من نویسنده • بی‌آن من فیلسوف • بی‌آن من زن» و در این راه از نویسنده بودن، فیلسوف بودن و حتی زن بودن فراروی می‌کند. زیرا در نگرش فراجنسیت‌گرایی برخلاف نگرش دوبووار که می‌گوید زن، زن می‌شود فراجنسیت‌گرا معتقدند که «من زن هم هستم» یعنی فرد را بر مبنای جنسیت‌اش نباید تعریف کرد و جنسیت ساحتی از روانگاه انسان است.

۲- انتقاد از اجتماع

۳- دغدغه‌های وجودی موجودی، با توجه به آن که جنسیت بنیادین نویسنده در کتاب جنس سوم یک زن است آزادی، وجود و رسیدن به وجود از دریچه‌ی نگاه یک زن در ساحت زیبایی‌شناسی اندیشیده شده و به تصویر درآمده از این رو در جهان فمینیسم داشتن اتاقی از آن خود یعنی داشتن استقلال فردی و احترام به موجودیت یک فرد در خانواده و جامعه. ویرجینا ولف نویسنده‌ی کتابی با عنوان «اتاقی از آن خود» است که در فراشعر «دیگری» به عنوان یک کاراکتر در متن ایفای نقش می‌کند که جهان زنانه‌ی یک نویسنده را به تصویر کشیده و درصدد رسیدن به وجود در جهان واقع می‌باشد. از این رو از اتاقی برای خود فرارفته و روح خود را اتاقی می‌انگارد که از آن خودش نیست بنابراین به دنبال دنیایی می‌گردد که خود به ماهو خود یا وجود به ماهو وجود در آن رخ دهد.

// روحم اتاق دیگری‌ست // که هر آن مورد تجاوز «دیگری» واقع می‌شود // و این هرم مادرمان نه!!! حتی روانگاه زنانه‌ام هم در امان نیست

— ما کجا هستیم؟ (نویسنده سر می‌رسد)

— در یک متن عریان!

— یعنی اتاقی از آن خود؟

— نه یعنی خودی برای خود!

و در سطرهای بعد ادامه می‌دهد و خود را تعریف می‌کند. (همان)

— خودی از همه خودها فراتر / عریان / مثل سرزمین سیب و شراب / وقتی که عهدی نبود / من در عهد تو جامی بر خاک می‌ریختم جامی بر هوا / جامی بر یک کافه وسط خیابان ونکوور / جامی در دهان سقراط / و یا در معبد هیپاتیا / و شاید هم



در آتشکده‌ای بر لبان یک آتش پرستار زیبا/ نه!! مرا اتاقی ست از آن خود/ بی پنجره/ بی دیوار/ بی شهر/ بی حتی پوست تنم/ بی دیگری که مرا در خود تعریف/ خودی از آن خود/ خودی برای خود/ خودی در خود/ خود اتاق من است. نکته‌ی جالب توجه در فراشعر فرایستی، فراروی از جنسیت‌های ادبی و ژانرهایی است که برای نگارش متن ساختار تعریف می‌کنند. در این متن فرم فراشعر به نویسنده اجازه می‌دهد که در متن فلسفه‌بافی کند و یک امر فلسفی را با خواننده در میان بگذارد.

۴- طبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی یعنی فراروی از تمام نهادهای ساخته شده توسط بشر از جمله نهادهایی که صلح را در برابر جنگ قرار داده‌اند یا طبیعت را به زشت و زیبا دسته‌بندی کرده‌اند تنها یک روانگاه وجودگرا در صدد رسیدن به ساختارهای فرانهادیک و طبیعی موجود در هستی است. یکی از ساختارها اسب را نجیب و خر را موجودی نادان و حمال توصیف کرده مار را نماد پلیدی و زشتی و کبوتر را نماد صلح و آرامش در نظر گرفته و از طبیعت فرانهادی آن‌ها غافل است. در سطرهای زیر این نگرش مورد انتقاد قرار گرفته و به چالش کشیده می‌شود.

چه خیابان درازی!/ امتداد آسمان را چگونه می‌توان زیست/ وقتی که زمستان شهر/ آلونک پرنده‌های وحشی را به باد تگرگ می‌گیرد؟/ چگونه می‌توان گفت کلاغ پرنده‌ی زیبایی نیست/ و قارقار کم از آواز قناری دارد وقتی دامن مام زمین پروانه و ملخ را به یک شیوه می‌پرورد؟ (همان)

در سطرهای بعد به طبیعت هستی و فرانهادیک اشاره می‌کند و می‌گوید زشتی و زیبایی را بشر به عنوان یک نهاد اختراع کرده است ولی در ذات طبیعت و هستی چیزی زشت یا زیبا نیست بلکه هست و وجود دارد. لذا هنگام ایجاد تقابل‌ها خداوند به آسمان‌ها برگشت که فرانهادیک است و در بند ساختارها قرار ندارد.

روز هشتم از سفر پیدایش بود/ که زیبایی را بشر اختراع کرد/ و زشتی به دنیا آمد/ و تقابل قانون زمین شد/ و خدا به آسمان‌ها برگشت و زمین را رها

— کجای قصه قلب راوی لرزید و دل سپرد به یک سنجاقک که کلاغ زیبارو شد؟

— راوی به روز اول از سفر پیدایش بازگشت/ خدا را دید غرق در ترتیب زمین/ ظاهری دید و باطنی در پس و پشت آن/ باطن طبیعت بود و زشت و زیبایی نبود و تقابلی نبود. همه زیبایی بود. تنها نامی که خدا بر زمین گذاشت/ زیبایی!

در نهایت انسان با فراروی از ظاهر یا ساختارها به باطن هستی و زیبا بودن همه چیز پی می‌برد. در این فراشعر نظریه‌ی طبیعت‌گرایی آرش آذرپیک زیربنای محتوای متن قرار گرفته است.

۵) پساجنسیت‌گرایی، هنگامی که در یک جامعه مردسالاری یا فمینیسم حاکم شود نتایج چنین نگرش افراطی-انحطاطی-انحصاری در دیگر ارکان اجتماع خود را نشان خواهد داد. پساجنسیت‌گرایی یعنی پس از محور شدن جنسیت بر آیند افراط در جنسیت در ساحات مختلف روان، جامعه، سیاست، هنر و ادبیات خود را بروز خواهد داد و پساجنسیت‌گرایی این برآیندها را بررسی می‌کند. از این رو پسا در این کلیدواژه به معنای پس از گرایش افراطی به یک جنسیت در جامعه که از متأخرات این افراط در بنیادگرایی جنسیتی در امان نمانده است. به عنوان مکتب وقوع از جمله مکاتبی است که اگر دچار پساجنسیت‌گرایی نمی‌شد می‌توانست آغازگر



رناليسم در ادبيات ايران شود. وقوع يعنى واقعيت گرايى كه در آن معشوق مذكر است در جهان ادبيات سنتى با تبعيت از عشق افلاطونى و شاهدبازى معشوق مذكر جايگاه به خصوصى يافت. به گونه‌اى كه محتشم كاشانى شعرهاى در وصف شاطر جلال با عنوان (رساله‌ى جلاليه) سرود اما چون اين رويكرد با روح خداگاه و ناخودگاه جمعى منافات دارد با تمام بدايع و صنايع و فصاحت و بلاغت و انواع زيبايى‌هاى بلاغى و نوآورى‌هاى ساده‌بنيان آن نحله‌ى ادبى نتوانست جايگاه شايسته‌اى در كنار مكتب عراقى، خراسانى و هندى به دست آورد. (آذريك، ۱۴۰۰)

علاوه بر اين پساجنسيت گرايى در فمينيسم باعث تشكيل گروه‌هاى دفاع از حقوق مردها نيز شد. اين رويكرد برآيند افراطى تبديل شدن زنانه‌نگرى به زنانه‌محورى و سپس تبديل زنانه‌محورى به تنانه‌محورى بود كه در برخى از آثار فروغ فرخزاد نمود يافته. در عصر حاضر نيز نگرش‌هاى پست‌مدرنيستى، عدم‌ارزش‌مندی و عدم غايتمندی باعث شده كه معشوق جهان كلاسيك از صنم و نگار و دلبر و... به داف و پلنگ و وجودهاى بي‌ارزش تن‌بنیاد استحاله يابد. اين در حالى كه پست‌مدرنيسم قرار بود ارزش‌بنیاد شود اما به علت افراط در زنانه‌محورى و تن‌محورى زنان تبديل كالاهاى در جهان نئوليبراليسم و همه‌جا كالا پنداري، همه‌جا بازار پنداري در توحش سرمايه‌سالارى خردك خردك تن و زنانه‌محورى تبديل به يك كالاى ضد ارزش شود. در واقع اين ضدارزش‌شدگى برآيند پساجنسيت گرايى پست‌مدرنيستى است و به ارزش‌زدايى از ساحت زنانه در فرهنگ‌ها و ساحت‌هاى مختلف در پساجنسيت گرايى تن داده است. حتى مى‌توان نمود اين ضدارزش‌شدگى را در ترانه‌هاى امروزين كه به تحقير و تصغير زن مى‌پردازد مشاهده نمود. در اين نوع نگرش با نظريات و نگرش‌هاى فمينيسم يا مردسالارى و... مواجهه نيستيم بلكه با نتيجه و ساحت پراگماتيک آن نگرش‌ها در اجتماع، سياست، هنر و... مواجهه هستيم زيرا نگرگاه‌ها در ساحت نظريه بسيار زيبا اما در ساحت کاربردى و پراگماتيک خشن، نازيبا، انحصارى، افراطى و انحطاطى مى‌باشند و تبديل به گفتمان شده‌اند. زيرا گفتمان اندیشه‌اى است كه به كنش‌مندی جمعى رسيده و در پساجنسيت گرايى آن كنش‌مندی جمعى رخ نموده است. (همان)

رقص يك دست • دو بوسه در هوا • امتداد يك آه از حركت قطار • تا تخت يك نفره • و رگ‌هاى كه...

— آه باز هم كه رگت را زده‌اى!! / بى‌رگ / كه نمى‌توان زيست

— اما عروسك‌ها كه رگ ندارند! / فقط لبخند پشت لبخند / بغض‌هايشان را بازى مى‌دهند / — يعنى تو؟

— عروسك‌ترين لبخند دنيا! / — پس كو لبخندت؟ / — سطر مرد نقاش! / يك تابلو: / دو كودك • از قلم موى سياه • مى‌افتند

بر پياده‌رو • لب‌هايشان گير مى‌كند به چراغ قرمز

در اين سطرها از فراشعر فرائيستى با حضور يك كاراكتر در متن با عنوان عروسك مواجه هستيم كه از بوسه در خيابان به تخت دو نفره و پس از زدن رگ به عروسكى كه پشت و پيشترين مغازه‌ها همانند يك كالا مى‌رسد. كالا پنداري و ضد ارزش شدن تن زن را در عروسك شدن او پشت و پيشترين قرار گرفتن نشان داده شده كه مى‌تواند نمونه‌اى كامل در تأييد پساجنسيت گرايى باشد.



نتیجه‌گیری: با توجه به آثاری که مورد بررسی قرار گرفت نگرش فرافمینیسم در گامی فراتر اصول و اندیشه‌های فمینیسم را به چالش می‌کشد و نقاط قوت و ضعف را بر می‌شمارد. فرافمینیسم بر خلاف نگرش‌های فمینیستی که یک جانبه‌نگرانه به سراغ مفهوم زن و زن در اجتماع رفته‌اند در یک حرکت بسیط و همه جانبه زن را همانند پدیداری به دور از ساختارها و نهادهایی که او را تعریف کرده‌اند می‌نگرد. از این رو در یک دفتر فراشعر به بررسی انواع مضاهر جنسیت‌گرایی، جنسیت‌زدایی، ناجنسیت‌گرایی، فراجنسیت‌گرایی و پساجنسیت‌گرایی می‌پردازد و تنها «زن را به ماهو زن» و زن را به ماهو تن» مورد نقد و تحلیل قرار نمی‌دهد بلکه «زن را به ما وجود» و «زن را به ما هو انسان» می‌نگرد و مورد تدقیق قرار می‌دهد. زیرا در این نگرش زن ابتدا یک وجود کامل و سپس زن است یا به زبان ساده‌تر «من زن هم هستم» و زن تنها در جنسیت خلاصه نمی‌شود. آثار بررسی شده نیز به علت برخورداری از نگرش فراجنسیت‌گرایانه زن را از تمام ساحات نگریسته، گاه مورد نقد قرار می‌دهد گاه حمایت می‌کند و گاه فعل و عمل او را رد می‌کند. زیرا به زن به ماهو وجود و زن به ماهو موجود نگریسته است.



منابع

- اسلم جوادى، محمد، نيك پى، امير. (۱۳۸۹). ایده و مفهوم ساختارگرایی، معرفت و فرهنگ اجتماعی، شماره ۳، ۱۷۷-۲۰۳
 اوستا، آسو. (۱۴۰۰). فرامرد - معشوق باستانی زن‌های مشرقی -، چاپ نخست، تهران: شاپرک سرخ
 آذریک، آرش. (۱۴۰۰). سخنرانی در اندیشکده‌ی فراگرایان ایران، کرمانشاه، ۵/۱۴۰۰۵/۱۴۰۰ www.orianism.com
 آذریک، آرش / اهورا، هنگامه و همکاران. (۱۳۹۶). چشم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: روزگار
 آذریک، علیرضا / سوشیان، سیتی سارا. (۱۴۰۱). تقابل اکوفمینیسم و فرافمینیسم در ادبیات طبیعی، پژوهش‌های نوین ادبی، سال اول، شماره‌ی دوم، صص ۱-۳۲
 پاینده، حسین. (۱۳۸۲). گفتمان نقد، تهران: روزگار
 تاجیک، حمیدرضا. (۱۳۸۶). پساساختارگرایی و روش شناسی علوم انسانی، دوره ۱۳، شماره ۵۰، صص ۴۳-۷۰
 تسلیمی، علی. (۱۳۹۸). نقد ادبی - نظریه‌های ادبی و کاربردی آن‌ها در ادبیات فارسی، تهران: اختران، چاپ هفدهم.
 دستغیب، سید عبدالعلی. (۱۳۸۶). اندیشه‌ی ژیل دلوز و فلسفه‌ی او، کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۲۵۰، صص ۳۶-۴۳
 دوبووار، سیمون. (۱۴۰۰). جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی، جلد دوم، تهران: توس، چاپ هفدهم.
 رشیدی، علی؛ همتی، آریو. (۱۴۰۰). جنبش ادبی ۱۴۰۰، تهران: مهر و دل.
 رودگر، نرجس. (۱۳۸۸). تاریخچه‌ی نظریات، گرایش‌ها، نقد فمینیسم، تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان
 زرشناس، شهریار. (۱۳۸۶). واژه‌نامه‌ی فرهنگی سی‌اسی، تهران: کتاب صبح، چاپ دوم
 سارسه، میشل ریو. (۱۳۸۵). تاریخ فمینیسم، مترجم: عبدالوهاب احمدی، تهران:
 شایانی مجد، دیبا (۱۴۰۳) مطالعه‌ی کارکرد شیوه‌ی تفکر ریزوماتیک از منظر ژیل دلوز در کارگردانی اجرای تعاملی، نشریه‌ی مطالعات عالی هنر، دور جدید، شماره‌ی ۷، شماره‌ی پیوسته‌ی ۱۳.
 شمیسا، سیروس. (۱۴۰۰). مکتب‌های ادبی، تهران: قطره، چاپ چهاردهم
 صیدی، یلدا. (۱۴۰۰). جنبش جهانی شعر سبز - از مکتب ترالیسم تا جنبش ادبی-فلسفی ۱۴۰۰ -، چاپ نخست، تهران:
 امید سخن
 صیدی، یلدا. (۱۳۹۸). توفان تر از تبسم، تهران: اریکه سبز
 عنایت، حلیمه / حیدر فتح‌زاده. (۱۳۸۸). «رویکردی نظری به مفهوم اکوفمینیسم»، مطالعات جامعه‌شناسی، سال دوم، شماره‌ی ۵، صص ۴۵-۶۳
 غنی‌زاده، مریم، ورمزدار، فائزه. (۱۴۰۰). تأثیر جنبش‌های فمینیسم بر تحول مفهوم خانواده، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۰، شماره‌ی ۴۶، صص ۲۲۵-۲۵۳
 فردمین، جین. (۱۳۸۳). فمینیسم، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، تهران: آشیان.



قلندرزاده دریایی، فاطمه. (۱۳۹۹). «اکوفمینیسیم و واسازی قصه‌های عامیانه در تحلیل رمان تنیده در هزارتوی زمان»، دوفصلنامه‌ی تخصصی مطالعات داستانی، سال ششم، شماره‌ی ۲، صص ۱۷۲-۱۸۸

مسیح، نیلوفر. (۱۴۰۱). زبان به مثابه‌ی فراسوژه، پژوهش‌های نوین ادبی، سال اول، صص ۱-۲۸

مسیح، نیلوفر. (۱۴۰۰). جنس سوم، کرمانشاه: دیپاچه

میرصادقی، جمال/ میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۷). واژه‌نامه‌ی هنر و داستان، چاپ نخست، تهران: مهناز

هاشمی، شبنم. (۱۴۰۰). بانوی واژه‌ها، کرمانشاه: دیپاچه